

افغانستان آزاد - آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نیاشد تن من مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم

بدین بوم ویر زنده یک تن مباد
از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Literary-Cultural

ادبی - فرهنگی

دیپلوم انجنیر خلیل الله معروفی

برلین، نهم اکتوبر 2009

ضمن سفرهای بیشمار از کران تا کران ایران، آشنائی با مردم و فرهنگ آن سامان دست داد. هر شهری را دیدم و آثار و ابدات تاریخی آن را از نظر گذشتاندم. بیشترین مصروفیتم در ایران مگر تماس با هموطنان حقیر و فقیرم در آنجا بود، که از کد یمین و عرق جبین پولی بدست آورده وسائل امرار معاش چوچ و پوچ خود را فراهم میکردند. این انسانان زحمتکش و باغیرت، که عار داشتند از جایی کمکی بدست آرند، آزاده و سر بلند زیستند. با وجودی که از برکت ملیونها افغان زحمتکش و کم توقع چرخهای اقتصادی آن کشور بدوران آمده و صدها و هزاران دستگاه و ساختمان و سرک و پارک و فابریک و غیره به یمین همت و مساعی شباروزی آنها آباد گردید، این مهمانان ناخوانده مع الاسف مورد بی مهری چندگانه قرار میگرفتند. این مهمانهای بی آزار که از بد حادثه بدانجا پناه آورده بودند، با وجود همه جانفشانی ها و خدمات بی مثال، هم مورد اذیت و آزار رژیم ددمنش آخوندی و دستگاههای اوباش آن قرار میگرفتند و هم مورد بی مهری اکثریت بزرگ مردم آن سامان. به تأکید میگویم، مورد بی مهری "اکثریت بزرگ" مردم آن سامان و نه "تمام" ایشان. چون بودند و هستند ایرانیان کریم و رحیم و دلسوزی که به داد این مهمانان پناجوی و درمانده میرسیدند و از هیچگونه بذل مساعی در حقشان دریغ نمی ورزیدند، که حسابشان کاملاً جداست و اجرشان هم بر خدا!!!!

بنده مسکین در چار دانگ ایران به سرنوشت این هموطنان کم بخت و پناهندگان بی پناه ما، علاقه گرفت و چون هیچ کمک دیگری ازش ساخته نبود، لاقلاً دردهای جانکاهشان را یادداشت کرد. حاصل این یادداشت ها دفترست، که "دفتر خاطرات ایران" اش مسمی ساخته ام. زمانی در سایت "افغان جرمن آنلاین" به نشر این خاطرات مبادرت ورزیده و هفده قسمت آن را در آنجا نشر کردم. اینک که پورتال "افغانستان آزاد - آزاد افغانستان" لله الحمد در اختیار ماست، میکوشم تمامی این خاطرات را از طریق همین صفحه باوقار و مبارز تقدیم هموطنان ارجمندم نمایم. در اول همان هفده قسمت را که در سایت "افغان جرمن آنلاین" منتشر ساخته بودم، تقدیم کرده و سپس متباقی قسمت ها را عرضه خواهم کرد. آرزومندم که ضمن پیشکش کردن این خاطرات، شمه ای از دردهای بیکران هموطنان مظلوم را در ایران منعکس ساخته بتوانم.

زمزمه با حافظ

("دفتر خاطرات ایران")

(برگ هژدهم)

در زندگانی لحظات بیشماری سراغ میگردد، که آکنده است با غم و اندوه و تشویش و وسوسه. در چنین حالات انسان ضرورت به کسی یا کسانی دارد که غم و اندوه خود را با ایشان قسمت کند. مگر آیا میشود غم و الم و اندوه و ماتم را با کسی قسمت کرد؟ و آیا ممکن است، که کسی بار غم فرد دیگری را بدوش بکشد؟ تا جایی که من شخصاً تجربه کرده ام، "قسمت کردن" غم اصلاً ناممکن است. چون انسان با غمهای خود تنهای تنهاست.

شاید بتوان دیگران را در "خوشی" خود سهیم ساخت، اما وقتی پای "غم" در میان آید، هیچکس نمیتواند بار آن را از شانه های کسی دور کند. از همینجاست، که اصطلاحات "غمشریک و غمشریکی" و امثالش کمرنگ میگردد و یا که ارزش خود را بکلی از دست میدهد.

برای فراموش کردن "غم"، مکانیسم هائی در کار است. کسی به الکحل(1) و شراب تلخ پناه میبرد، تا از دنیا و شر و شورش دمی بیاساید و یا به وسائل دیگر. من شخصاً در روزگاری که غریق بحر غم بودم، کوههای این "بار" را یکجا با خود غرق دریای کتاب میکردم. و بهترین مونس حافظ بود؛ مونس روزها و شبهایم. اشعارش را بار بار میخواندم و با خود زمزمه میکردم. شاید بعضی اشعار حضرت حافظ را صدها و هزاران بار زمزمه کرده باشم. بلی؛ من اشعار حافظ شیراز را بالاترین "مسکن" (2) درد و غم و الم خود یافتم.

ما نگوئیم بد و میل به ناحق نکنیم
جامه کس سیه و دلّق خود ازرق نکنیم
آسمان کشتی ارباب هنر می شکند
تکیه آن به که بر این بحر معلق نکنیم

بیا که قصر امل سخت سست بنیاد است
بیار بــــاده که ایام عمر بر باد است
مجو درستی عهد زین جهان سست نهاد
که این عجزه عروس هزار داماد است

جهان و کار جهان جمله هیچ در هیچ است
هــــزار بار من این نکته کرده ام تحقیق
حلاوتی که ترا در چــــه زنخدان است
به کنه آن نرسد صد هــــزار فکر عمیق

حاصل کارگه کون و مکان این همه نیست
باده پیش آر که اسباب جهان این همه نیست
پنج روزی که درین مرحله مهلت داری
خوش بیاسای زمانی که زمان این همه نیست

روزگاریست که سودای بتان دین منست
غــــم این کار نشاط دل غمگین منست
دیدن روی ترا دیدــــه جانبین باید
وین کجــــا مرتبه چشم جهانبین منست

خیز و در کاسه زر آب طربناک انداز
پیشتر زانکه شود کاسه سر خاک انداز
آخرین منزل ما وادی خاموشانست
حــــالیا غلغله در گنبد افلاک انداز

کاروان رفت و تو در خواب و بیابان در پیش
وه عجــــب بی خبر از غلغل چندین جرسی
بال بکشا و صفیر از شجــــر طویی زن
حیف باشد چــــو تو مرغی که اسیر قفسی

ما بدین در نه پی حشمت جاه آمده ایم
از بد حــــادته اینجا به پناه آمده ایم
آبرو میرود ای ابر خطاشوی بیبار
که به دیــــوان عمل نامه سیاه آمده ایم

پیر ما گفت خطا بر قلم صُنع نرفت
آفــــرین بر نظر پاک خطاپوشش باد
چشم از آینه داران خط و خالش گشت
لبم از بــــوسه ربایان بر و دوشش باد

سالتها دل طلب جام جم از ما میکرد
وانچه خود داشت ز بیگانه تمنا میکرد
گوهری کز صدف کون و مکان بیرون است
طــــاب از گمشدگان لب دریا میکند

دمی با غم بسر بردن جهان یکسر نمی آرزد
به می بفروش دلّق ما کزین بهتر نمی آرزد
شکوه تاج سلطانی که بیم جان درو درجست
کلاه دلکش است اما به ترک سر نمی آرزد

و آفرین بر حافظ ، که کوه غم را از بر و دوشم زدود!

کرمان - چارراهی مشتاق (فلکه مشتاق)

ساعت 15 پیشین 23 مارچ 1994

توضیحات :

1 - در مورد کلمه "الکل" که بعضاً "الکهل" و "الکھول" نوشته میشود و ایرانیان آنرا به تقلید از فرانسوی "الکل" گویند و نویسند، شرحی را از یکی از مقالات سابقم عیناً نقل میکنم:

« **الکحل** از کشفیات مسلمانان است. ایرانیان « محمد زکریای رازی » را کاشف الکحل میدانند، اما علامه صلاح الدین سلجوقی، کشف الکحل را به « جابر ابن حیان سیستانی » - از نخبگان ما در علم کیمیا - نسبت می دهد. به گفته مرحوم سلجوقی در صفحه ۳۷۲ « نقد بیدل » ، جابر ابن حیان، الکحل را از تقطیر مکرر شراب بدست آورد. یعنی شراب را آنقدر تقطیر کرد، که از آن جوهر شراب و شراب مطلق بدست آمد؛ و شراب مطلق آنست که بیشتر از ۹۶ درصد الکحل دارد.

چون جابر جوهر شراب و شراب مطلق را عیناً به سان « سُرْمه » - که در اثر سودن و بیختن مکرر سنگ سُرْمه « گرافیت » حاصل میگردد - از تقطیر چندین باره شراب بدست آورده بود، آنرا تشبیهاً و تخیلاً « الکحل » نامید، یعنی « سُرْمه ». (ختم خلاصه فرموده مرحوم سلجوقی)

اروپائیان الکحل را از جهان اسلام گرفتند و به شکل Alcohol در انگلیسی، Alcohol در آلمانی، Alcool در فرانسوی و به همین سیاق در زبانهای دیگر خود نوشتند. قرنها بعد که این ماده طبی از باختر زمین به مبدأ خود برگشت، املاى جدید مطابق به تلفظ فرنگی را بخود گرفت، یعنی « الکھول » (ایرانیان باقتفاء از فرانسوی « الکل » گویند و نویسند). به نظر بنده بهتر است، که ما مردم در عوض « الکھول » همان املاى اصلی آنرا به کار برده و « **الکحل** » بنویسیم.

(مأخوذ از مقاله "سرگی و دیرپائی لغات و اصطلاحات در زبان عامیانه دری" - آرشیف بنده در پورتال AA-AA)
خواننده ارجمند را به مطالعه این مقاله تحقیقی صمیمانه دعوت میکنم . لطفاً لنک ذیل را کلیک فرمائید :

<http://www.afgazad.com/Adabi-Farhangi/091708-KM-Saragi.pdf>

2 - "مسکن" (با کاف مشدد؛ بر وزن معلم و محقق و مبشر و مزمل و مفتن) اسم فاعل از مصدر "تسکین" (باب تفعیل) و در معنای "تسکین دهنده" و "آرام بخش"